

● گزارش‌ها و تحلیل‌ها

نظریه و سیاست بین‌الملل

جنگ^۶؛ "نظریه سیاست بین‌الملل"^۷؛ "سیاست خارجی و سیاست دموکراتیک"^۸ و کتاب "گسترش سلاح‌های هسته‌ای"^۹ به همراه اسکات سیگن^{۱۰} می‌باشد.

س: قبل از آن که در مورد اولین کتاب

متن حاضر بخشی از مصاحبه با کننت والتز^۱ است که توسط هری کریسلر^۲ در موسسه مطالعات بین‌المللی دانشگاه کالیفرنیا و در چارچوب مجموعه "مصاحبه با تاریخ" این موسسه در تاریخ دهم فوریه سال ۲۰۰۳ صورت گرفته است.^۳

1. Kenneth Waltz

2. Harry Kreisler

۳. برای مشاهده اصل مصاحبه رجوع کنید به:

[Http://globetrotter.berkeley.edu/](http://globetrotter.berkeley.edu/)

4. Swarthmore

5. Brandeis

6. Man, State and War

7. Theory of International Politics

8. Foreign Policy and Democratic Politics

9. The Spread of Nuclear Weapons

10. Scott Sagan

"کننت والتز استاد علوم سیاسی دانشگاه‌های برکلی، سوارتمور^۴ و براندیس^۵ بوده است. وی در حال حاضر استاد علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا است. والتز رئیس سابق انجمن علوم سیاسی آمریکا و دریافت کننده "جایزه جیمز مدیسون" به خاطر کارهای علمی ارزشمند در زمینه علوم سیاسی بوده است. والتز نویسنده کتاب‌های "انسان، دولت و

شما صحبت کنیم، به نظر شما یک نظریه پرداز سیاسی به طور دقیق چه کاری انجام می دهد؟
 والتز: می اندیشد. در حقیقت دو نوع نظریه پرداز سیاسی وجود دارد. یک دسته از نظریه پردازان سیاسی کسانی هستند که در مورد نظریه های سیاسی افراد دیگر می نویسند و البته بیشترین کارهایی که در حوزه نظریه های سیاسی سنتی صورت گرفته است جزو این دسته می باشند. آن یک بازاندیشی در نظریه های هابز از یک سو و لاک از سوی دیگر می باشد. دسته دیگر نظریه پردازانی هستند که، اگر بخواهند نظریه ای را ارائه کنند یا توسعه دهند، در مورد شیوه های انجام این عمل فکر می کنند. کتاب اول من در واقع یک کتاب دسته بندی کننده بود و کتاب دوم تلاشی بود برای ارائه نظریه ای درباره سیاست بین الملل به شیوه ای که تا قبل از آن انجام نگرفته بود.

س: قبل از این که در مورد آن دو کتاب صحبت کنیم لطفاً برای ما توضیح دهید که اولاً چگونه فردی برای ارائه یک نظریه آماده می شود؟ و دوم این که چه آموزش هایی باید ببیند تا چنین کاری را به نحو مناسب انجام دهد؟
 والتز: اگر می خواهید با نظریه فقط به عنوان نظریه برخورد کنید و نه به عنوان تاریخ

فلسفه سیاسی - که اتفاقاً بخشی از رشته ای است که من آن را دوست دارم و نوشته های بسیار خوبی است ولی مایل نیستم آن را دوباره در اینجا تکرار کنم - و اگر بخواهید که یک نظریه سیاسی ارائه دهید، راه اصلی این است که مطالعات زیادی در خصوص فلسفه علم داشته باشید و دوره هایی را در این زمینه بگذرانید. در زمینه فلسفه علم دوره های آموزشی بسیار خوبی ارائه می شود. اگر بخواهید که روی یک نظریه کار کنید یا نظریه فرد دیگری را توسعه دهید، در ابتدا باید بدانید که "نظریه" چیست که به نظر می رسد افراد کمی چنین کاری را انجام می دهند. من وقت زیادی را صرف مطالعه فلسفه علم نموده ام به خاطر این که این سؤال بسیار مشکلی است: یک نظریه چیست؟ چه کاری می تواند انجام دهد؟ و چه کاری نمی تواند انجام دهد؟ چگونه اعتبار یا اعتبار ظاهری آن را بررسی می کنیم؟ این سؤالات به نوبه خود موضوعات بسیار جدی و مشکلی می باشند. آن فلسفه علم رشته ای است که ادبیات بسیار غنی دارد و خوشحالم که فلسفه علم خواندم و مجبور نبودم بسیار بیشتر علوم سیاسی بخوانم.
 س: آیا شما می توانید به عنوان "رئیس سابق انجمن علوم سیاسی امریکا" این حرف را

حسابداری می‌نامیم - گزارش‌های تجاری و خانوادگی، و اینگونه چیزها را هم شامل می‌شد. تنها از زمان فیزیوکرات‌ها بود - که آدام اسمیت هم تا حد زیادی تحت تأثیر آنها قرار گرفت - که مفهوم یک اقتصاد به عنوان چیزی که می‌توانست فی‌نفسه مورد مطالعه قرار گیرد، مطرح گردید. تنها از زمانی که چنین مفهومی به وجود آمد، امکان داشتن نظریه‌ای در مورد این که اقتصاد ملی چگونه کار می‌کند، ممکن گردید: چه قواعدی وجود دارد، چه چیزهایی تکرار می‌شوند و چگونه می‌توان آن را به عنوان یک بخش خودکفا در نظر گرفت. گام نخست در این زمینه را فیزیوکرات‌ها برداشتند و سپس دنباله‌رو بزرگ آنها آدام اسمیت بود.

س: بنابراین می‌توانیم بگوییم که اگر بخواهیم نظریه‌ای در مورد سیاست بین‌الملل ارائه دهیم، احتمالاً در ابتدا باید در مورد تاریخ آن حوزه مطالعه کنیم.

والتز: نمی‌دانم که چگونه می‌توانید این کار نظریه پردازی را بدون داشتن دانش تاریخی زیاد انجام دهید. اما مهم‌ترین مسأله این است که برداشتی از سیاست بین‌الملل داشته باشیم که بتواند فی‌نفسه مورد مطالعه قرار گیرد. این چیزی است که دو چهره برجسته این حوزه - هانس

بزنید؟

والتز: خوب، بله!

س: بنابراین یک نظریه چه کاری انجام می‌دهد؟

والتز: در ابتدا داشتن یک نظریه، باید یک موضوع داشته باشید، به خاطر این که نمی‌توانید نظریه‌ای راجع به همه چیز داشته باشید. نظریه‌ای که در مورد همه چیز باشد، وجود ندارد. بنابراین شما باید بگویید "من می‌خواهم در این مورد، نظریه‌ای درخصوص سیاست بین‌الملل ارائه دهم" در این صورت اولین سؤال این است که شما در مورد سیاست بین‌الملل به عنوان یک حوزه خاص، حوزه‌ای که احتمالاً بتوانید نظریه‌ای درباره آن داشته باشید، چگونه فکر می‌کنید؟

س: شما چگونه به این نتیجه می‌رسید که می‌توانید این کار را انجام دهید؟

والتز: شما باید راهی را بیابید تا آن را به عنوان یک رشته مطالعاتی مستقل تعریف نمایید. نزدیک‌ترین مقایسه بررسی چگونگی توسعه نظریه‌های اقتصادی است که تا قبل از فیزیوکرات‌ها یعنی تا قبل از ۱۷۶۰، اقتصاددانان در مورد همه چیز می‌نوشتند و شاید در سطح دفترداری، آنچه که ما امروزه

مورگنتا و ریمون آرون - غیرممکن می‌دانستند. چگونه می‌توان سیاست بین‌الملل را از چیزهای دیگر، حتی برای مطالعه تفکیک نمود؟ آنها پاسخ می‌دادند که نمی‌توان این کار را انجام داد. در این صورت ارائه نظریه سیاست بین‌الملل ممکن نیست. سیاست بین‌الملل چیزی است که به وسیله هر چیز دیگری - اقتصاد ملی، سیاست ملی و سیاست بین‌الملل - تحت تأثیر قرار می‌گیرد و همه آنها به هم مربوط هستند و هیچ راهی برای تفکیک آنها از هم وجود ندارد. بنابراین اولین مسأله ارائه اندیشه‌ای درخصوص ساختار سیاست بین‌الملل بود که اندیشیدن درباره سیاست بین‌الملل را به عنوان موضوعی که فی‌نفسه می‌توانست مورد مطالعه قرار گیرد، ممکن می‌نمود. این کاری است که من در کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل" انجام داده‌ام.

س: حال چگونه می‌توان یک نظریه را ارزیابی نمود؟ آیا اصل "سودمندی"^۱ راه مناسبی برای ارزیابی یک نظریه است؟ چگونه می‌فهمید که یک نظریه "سودمند" است؟

والتز: تصمیم در مورد این که یک نظریه سودمند است یا خیر به وسیله گروهی از افراد اتخاذ می‌شود که استفاده از آن نظریه یا بحث در مورد آن را مفید می‌یابند. همچنان که استیو

وینبرگ^۲ که فیزیکدانی برجسته و برنده جایزه نوبل در فیزیک است، گفته است: در نهایت آزمون یک نظریه این است که افراد (یعنی افراد درون یک حوزه) بحث نمودن، انتقاد کردن و تلاش برای کاربرد آن نظریه را مفید ارزیابی می‌کنند.

س: هدف نظریه این است که توضیح دهد چه چیزی در حال رخ دادن است - چگونه نظم حفظ می‌شود لظفاً این موضوع را توضیح دهید.

والتز: کار یک نظریه ارائه تصویری ذهنی از بخشی از جهان است و در آن تصویر عوامل علی^۳ اصلی تأثیرگذار را مشخص می‌کند. نظریه روابط بین آن عوامل علی اصلی و روابط ضروری بین آنها همانطوری که در درون اصطلاحات خود نظریه هم ضروری هستند و آنها را در حال حاضر متغیر می‌نامیم، مشخص می‌سازند.

سپس شما می‌توانید آن تصویر ذهنی و نیروهای علی مفروض گرفته شده را با جهان واقع مقایسه کنید. این کار همیشه با مشکلاتی

1. Usefulness
2. Steve Weinberg
3. Causal Factors

برای درک و تبیین جهان واقع استفاده کنید. تاکید بر تبیین است و نه پیش‌بینی. اگر بتوانید پیش‌بینی کنید خوب است ولی نکته کلیدی این است که اگر نظریه‌ای قدرت تبیین نداشته باشد، نظریه نیست و یا یک نظریه بی‌ارزش است.

نظریه سیاست بین‌الملل

س: اجازه دهید در مورد کتاب اول شما "انسان، دولت و جنگ" صحبت کنیم. در آن کتاب، مسأله مورد توجه شما چه بود؟

والتر: موضوع خیلی ساده بود. برای من نظریه سیاسی رشته اصلی‌ام بود و شما باید یک حوزه دومی هم داشته باشید. من سیاست بین‌الملل را انتخاب کردم چرا که سابقه فعالیت در حوزه اقتصاد بین‌الملل نوعی زمینه‌سازی را برای من فراهم کرد. ولی مطالعه در این حوزه را در یک سطح حداقل انجام می‌دادم.

استادی در دانشگاه کلمبیا بود که عادت داشت فقط با افرادی که در این رشته تازه وارد بودند، کار می‌کرد و شما می‌توانستید برخی موضوعات را مطالعه کنید و بقیه را کنار بگذارید، ما این کار را کردیم. من می‌خواستم تاریخ دیپلماسی اروپا، امپریالیسم و موضوعات شبیه اینها را مطالعه کنم و حقوق و سازمان‌های

مواجه است زیرا یک نظریه بسیار ساده است. کاری که نظریه انجام می‌دهد این است که بسیاری از مسائل را کنار می‌گذارد. شما در نظریه ساده سازی می‌کنید به دنبال نیروهای مؤثر و مهم می‌گردید. بدیهی است که آنها تنها نیروهای مؤثر نیستند. بنابراین با همان مشکل دانشمندان علوم طبیعی مواجه هستید؛ ولی آنها به طور معمول یا اغلب می‌توانند آشفتگی‌هایی که از خارج سیستم وارد می‌شوند را کنترل نمایند. درحالی که در سیاست، به ویژه سیاست بین‌الملل، نمی‌توانید چنین کاری بکنید و به همین خاطر بحث‌های فراوان و جالب توجهی به وجود می‌آید.

س: برای حل این موضوع وجود متغیرهای فراوان نظریه خلاصه می‌کند، زیرا در یک سطح شما می‌توانید بگویید که "چیزهای زیادی در جهان رخ می‌دهد بیاییم همه اینها را در نظریه قرار دهیم". اما اینجا این مسأله مطرح نیست، به عبارت دیگر یک رابطه تک به تک وجود ندارد، نظریه تلاشی نیست برای این که هرآنچه را که اتفاق می‌افتد تکرار نماید.

والتر: اگر اینطور بود نظریه ایده‌آل شبیه جهان واقع بود ولی درعوض نظریه ابزار ساده‌ای است که شما امیدوار هستید قادر باشید از آن

کردم. او به طور معمول کتاب‌های مربوط به سیاست بین‌الملل را از کتابخانه برایم به امانت می‌گرفت. نمی‌توانستم به خوبی آنها را بفهمم. ادبیات بسیار گیج‌کننده‌ای بود.

بالاخره آن اندیشه به خاطرم رسید. هنوز هم آن نوشته را روی یک تکه کاغذ کوچک دارم. علتی که این افراد سردرگم می‌شوند این است برحسب اصطلاحات علی‌متفاوتی فکر می‌کنند. برخی فکر می‌کنند آنچه در روابط بین‌الملل رخ می‌دهد ریشه در خود طبع بشر دارد و این که افراد بشر چگونه‌اند. دیگران می‌گویند که علت‌ها در سطح دولت‌ها می‌باشند. دولت‌های خوب با هم نمی‌جنگند؛ به خاطر این که دموکراتیک هستند؛ دولت‌های بد جنگ می‌کنند؛ البته تعریف خوب و بد متفاوت است، برای یک مارکسیست یک دولت خوب دولتی سوسیالیستی است و برای یک لیبرال یک دولت خوب دولتی دموکراتیک است. بنابراین همه چیز ریشه در چگونگی دولت‌ها دارد.

بالاخره یک نوع سوم نگاه کردن به آن هم وجود دارد و طبق این نگاه علت‌ها در سطح

بین‌المللی را که اصلاً برایم جذابیت نداشتند مطالعه نمی‌کردم، سپس آن استاد مریض شد و نتوانست برای گرفتن امتحان شفاهی که از افراد تازه وارد در این رشته گرفته می‌شد، حاضر شود. استاد جایگزین ویلیام فاکس^۱ بود.

بنابراین من به دیدن وی رفتم و برنامه‌ای را که انجام می‌دادم برایش توضیح دادم. گفتم که تاکنون از وجود چنین شیوه‌ای اطلاع نداشته‌ام. پس او به رئیس دپارتمان، که از همه وقایع اطلاع داشت، تلفن زد و او گفت که "درست است، پروفیسور پیفر^۲ معمولاً چنین روشی را برای دانشجویان تازه وارد در این رشته اجرا می‌کرد. و من هنوز هم این را به خاطر می‌آورم که بیل فاکس گوشی تلفن را گذاشت، صدلی‌اش را به سمت من چرخاند و گفت، با این وجود اگر می‌خواهی سیاست بین‌الملل مطالعه کنی، باید سیاست بین‌الملل بخوانی و من هیچ انتخابی نداشتم.

من مطالعاتم را در رشته دومم یعنی سیاست بین‌الملل کامل کردم و قصد داشتم تا چند هفته باقی مانده را در مورد موضوع اصلی مورد علاقه‌ام، نظریه سیاسی صرف کنم. ولی در عوض من آن چند هفته را تا آنجا که می‌توانستم و با کمک همسرم سیاست بین‌الملل مطالعه

1. William T.R. Fox

2. Peffer

می‌توانم دنباله آن را بنویسم ندارم." در سال ۱۹۵۹ تا اواخر دهه ۱۹۶۰، من هیچ دنباله‌ای برای کتاب اول در ذهن نداشتم. سپس شروع به اندیشیدن در این مورد کردم - نمی‌دانم چرا این چیزها در ذهن کسی پیدا می‌شود - این سؤال را از خودم می‌پرسیدم که ارائه یک نظریه سیاست بین‌المللی چگونه ممکن خواهد بود؟ و از آن به بعد مطالعات گسترده‌ای در زمینه انسان‌شناسی و فلسفه علم انجام دادم. سرانجام نظری به دست آوردم. چند سال طول کشید تا نظرم را بسط دهم و راه‌های ارائه مؤثر آن را پیدا کنم و این چیزی است که شما در کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل" می‌بینید.

س: در مورد این کتاب صحبت خواهیم کرد ولی اجازه دهید سؤالی در مورد کتاب "انسان، دولت و جنگ" بپرسم. به ظاهر اینگونه به نظر می‌رسد که شما دو تصویر اول را نامناسب می‌دانید. ولی وقتی که من آن را مطالعه می‌کردم موضوع را به صورت متفاوتی می‌دیدم و فقط می‌خواهم این مورد برایم روشن شود. شما در کتاب "انسان، دولت و جنگ"

بین‌المللی، سیاسی یافت می‌شوند. اگر چه علل در آن دو سطح عمل می‌کنند ولی در این متن^۱ بین‌المللی عمل می‌کنند و متن بسیار مهم است. س: پس به طور خلاصه شما هر یک از اینها را یک تصویر متفاوت در نظر می‌گیرید. در این صورت تصویر اول علل جنگ را در ماهیت بشر می‌بیند.

والترز: همینطور است.

س: تصویر دوم علل جنگ را در ماهیت دولت‌ها می‌بیند. دموکراسی اقتدارگرا و یا هر نوع دیگری که باشند.

والترز: درست است. یک حکومت

اقتدارگرا، دیکتاتوری یا هر چیز دیگری.

س: ولی نگاه سوم سیاست بین‌الملل را به عنوان یک حوزه سیاسی جداگانه در نظر می‌گیرد.

والترز: به طور دقیق همینطور است.

س: پس در این صورت نگاه سوم مقدمه‌ای برای یک نظریه است.

والترز: درست است. به خاطر می‌آورم که برخی افراد به ویژه جورج لینی^۲ یکی از اساتید دانشگاه اوپرلین^۳ به من می‌گفتند که دنباله کتاب "انسان، دولت و جنگ" چیست؟ و من پاسخ دادم، "نظری در مورد این که چگونه

1. Context
2. Geroge Liney
3. Oberlin

یافته نیست، یک حوزه تابع قانون نیست بلکه یک حوزه آنارشیک است که در آن واحدهای مختلف باید خودشان درک کنند که چگونه می‌خواهند با یکدیگر زندگی کنند و چگونه می‌خواهند نگرانی‌های امنیتی خود را به طور خاصی تعقیب کرده و در نهایت مدیریت نمایند. آن به عنوان قلمرویی مبتنی بر اصل خودیاری^۳ توصیف می‌شود: اگر شما خودتان آن تعقیب نگرانی‌های امنیتی را برای خود انجام ندهید، نمی‌توانید از هیچ‌کسی دیگری انتظار داشته باشید که آن را برای شما انجام دهد. آنها ممکن است که به شما کمک نمایند ولی ممکن هم هست که کمک نکنند شما نمی‌دانید، نمی‌توانید روی آنها حساب کنید. فقط به خودتان متکی باشید.

دومین اصل تعریف کننده اصل توزیع توانایی‌ها بین واحدها می‌باشد که البته واحدهای دارای توانایی بیشتر به قلمرو شکل می‌دهند و مسائلی را که بقیه واحدها باید با آن برخورد کنند را مطرح می‌نمایند. در آنجا قیاس بین سیاست بین‌الملل از یک سو و بخش‌های

می‌گویند که علت بنیادی جنگ، تصویر سوم "سطح بین‌الملل" است، درحالی که در تصویر اول علت آتی می‌باشد.

والتز: درست است.

س: در این صورت یک تعامل مداوم بین آنها وجود دارد ولی به هر حال اهمیت تحلیل در تصویر سوم است.

والتز: به طور دقیق همینطور است.

س: بسیار خوب می‌توانیم هنگامی که به سیاست آمریکا می‌پردازیم در مورد آن تصویرها دوباره صحبت کنیم. شما گفتید که شروع به ارائه نظریه‌ای در مورد سیاست بین‌الملل نمودید. به چه نتیجه‌ای رسیدید؟ لطفاً کمی درباره نظریه خودتان صحبت کنید ماهیت حوزه سیاست بین‌الملل چگونه است؟

والتز: ساختار نظام سیاسی بین‌الملل قبل از هر چیز توسط اصل سازمان دهنده^۴ آن که "آنارشی" است تعریف می‌شود.

برخی افراد آن آنارشی را به عنوان اصل بی‌نظم کننده^۵ در نظر می‌گیرند ولی این اصل است که به ما می‌گوید واحدهای اصلی این حوزه چگونه با هم ارتباط دارند. رابطه بین آنها (واحدهای اصلی)، برخلاف سلسله مراتبی بودن، نوعی آنارشی است. این یک قلمرو نظم

-
1. Organizing Principle
 2. Disorganizing Principle
 3. Self-help

هستند که باید آنها را مد نظر داشته باشیم تا بفهمیم چه چیزی در جهان رخ می‌دهد؟

والتز: درست است، اصل اول، آنارشی، همیشه باقی می‌ماند. سیاست بین‌الملل قلمرویی آنارشیک باقی خواهد ماند، مگر این که یک حکومت جهانی به طور کامل به وجود آید. پس آن یک اصل ثابت است و تغییر نمی‌کند. در بخش دوم تعریف است که تغییر وجود دارد؛ یعنی همانطور که از نظر تاریخی جهان را شناخته‌ایم و همچنین در قلمرو صرف نظریه نیز می‌توانیم تصور کنیم که تعداد متغیری از قدرت‌های بزرگ وجود دارند.

در تاریخ جدید تا زمان جنگ جهانی دوم همیشه پنج قدرت بزرگ^۳ یا بیشتر وجود داشته‌اند که با هم رقابت می‌کردند. جنگ جهانی دوم به جهانی منتهی شد که در آن فقط دو قدرت بزرگ وجود داشت: ایالات متحده و شوروی. دولت‌هایی که در این دو جهان متفاوت (قبل و بعد از جنگ جهانی دوم) به کنش می‌پرداختند با مسائلی متفاوتی مواجه بودند. اگر به عکس‌العمل‌هایی که در مباحثات به فاصله کوتاه

چندمحموری^۱ یک اقتصاد از سوی دیگر مطرح می‌شود.

آن سیاست بین‌الملل یک حوزه کاملاً رقابتی نیست. حوزه‌ای است که بازیگران اصلی و بازیگران دارای توانایی بیشتر، عرصه را تنظیم می‌کنند و بقیه مجبورند در این عرصه فعالیت کنند.

س: بنابراین به قول لیمان^۲ آنچه را که شما در بخش اول تحلیل می‌گویید این است که "هیچ نیروی پلیس بین‌المللی وجود ندارد، هیچ دادگاه بین‌المللی واقعی وجود ندارد. به همین خاطر نمی‌توان در مورد این مسائل مربوط به سیاست بین‌الملل حکم صادر کرد. این در واقع همان چیزی است که شما وقتی اصول سازمان دهنده را شرح می‌دهید می‌گویید. دولت‌ها باید به خودشان متکی باشند.

والتز: درست است. س: بخش دوم این مطلب را می‌گویید که نکته کلیدی درک توانایی‌های یک بازیگر در برابر دیگران است.

والتز: درست است.

س: بنابراین چه چیزی به ما کمک می‌کند تا پی‌آمدهای یک وضعیت خاص را در جهان بفهمیم؟ آیا اینها اصول همان چیزهایی

1. Ologo Polistic
2. Layman
3. Great Power

وجود بیاورند ولی نمی‌توانستند امنیت خود را در مقابل شوروی تامین کنند. مجبور بودند تا به یک قدرت خارجی تکیه کنند به خاطر این که توزیع توانایی‌ها به این صورت تغییر کرد.

همه این رفتارهای جدید برای

قدرت‌های بزرگ گذشته ممکن شد فقط به این دلیل ساده که آن‌ها دیگر قدرت‌های بزرگی نبودند و ایالات متحده مسؤولیت‌های جدیدی را برعهده گرفت که حتی در رویا هم نمی‌دید. در دهه ۱۹۳۰ اگر به یک امریکایی می‌گفتیم که امریکا مسؤولیت امنیت بخش‌های عمده جهان را به عهده خواهد گرفت، خنده‌دار به نظر می‌رسید. هیچ کس حتی تصور چنین شرایطی را هم نمی‌کرد. اما وقتی که ساختار سیاست بین‌الملل به طور جدی تغییر نمود، ما خود را با شرایط جدید تطبیق دادیم.

ساختار در نظریه روابط بین‌الملل

س: چرا در برداشت ما از جهان، و حتی همکاران شما در رشته علوم سیاسی، درک پیچیدگی‌های ساختار درجهان امروز تا این حد مشکل است؟ برخی صحبت از "جهانی شدن"

پس از پایان جنگ جهانی دوم رخ می‌داد توجه کنیم، بسیار جالب است. به عنوان مثال مشکل این بود که قدرت‌های بزرگ قبلی - کشورهای چون بریتانیا و فرانسه - باید با این حقیقت رو به رو می‌شدند که دیگر قدرت بزرگ نیستند و تا سطح قدرت‌های مهم^۱ سقوط کرده بودند. این کاهش سطح به طور مستقیم بر رفتار آنها تأثیر می‌گذاشت. آنها مجبور بودند تا خود را با جهان متفاوتی که سیاست‌ها و کنش‌های متفاوتی، مناسب یا نامناسب، داشت، هماهنگ کنند. اگر بخواهیم برای توضیح این مطلب از عبارات قدیمی استفاده کنیم باید بگوییم که آنها به کشورهای تبدیلی شده بودند که نه تامین کننده، بلکه مصرف کننده امنیت خود بودند.

یک تغییر ساده مثل این مورد مسائل

زیادی را توضیح می‌دهد. آن توضیح می‌دهد که چگونه اروپا به عنوان یک قلمرو سیاسی نسبتاً متفاوت مطرح می‌شد: فرانسه دیگر مجبور نبود نگران جنگ با آلمان یا امکان جنگ با بریتانیا، همانگونه که در گذشته با آن مواجه بود، باشد. ما (ایالات متحده) و شوروی نگران آن بودیم و آنها (فرانسه، آلمان و بریتانیا) کار چندانی در این مورد (جنگ) نمی‌توانستند انجام دهند. آنها می‌توانستند اختلافات حاشیه‌ای را در نظام به

1. Major Power

توضیح این موضوع است. آنچه که برای ما به عنوان جهانی شدن به نظر می‌رسد برای بسیاری از بخش‌های دیگر جهان، بدون شک اغلب بخش‌های جهان، صرفاً امریکایی شدن است. به عبارت دیگر جهان دیگر دوقطبی نیست. بلکه تک قطبی است و تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد. این وضعیت از زمان امپراطوری رم وجود نداشته است. یعنی از زمان رم تاکنون هیچ کشوری به اندازه ما بر اکثر بخش‌های جهان سلطه نیافته است. البته قلمرو رم بخشی از جهان بود و قلمرو ماکل جهان است.

س: قبل از این که در مورد وضعیت ایالات متحده در جهان صحبت کنیم می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم، می‌دانیم که شما مطالب زیادی در مورد ثبات جهان دوقطبی نوشتید و در زمانی که شما آنها را می‌نوشتید به طور کامل غیرعادی بود. به خاطر این که تعاملات صرف بین ایالات متحده و شوروی این ترس دوران جنگ سرد را به وجود می‌آورد و باعث می‌شد مردم آنچه را که شما می‌گویید، نپذیرند. آیا نوع نگاه شما به ساختار بود که باعث می‌شد شما ثباتی را که واقعاً وجود داشت ببینید که بسیاری از مردم نمی‌دیدند؟

والترز: همینطور است. به گذشته که

می‌کنند. در یک مرحله قبل از این، جهان به صورت، "وابستگی متقابل"، تعریف می‌شد. در حال حاضر هم با توجه به ساختار و این مسائل مرتبط به هم تمایلی برای یافتن روندهای جدید برای توضیح پدیده‌های جهان وجود دارد. چرا اینطور است؟

والترز: فقط به این خاطر که بازیگرانی را که شما مشاهده می‌کنید - یعنی این که چه کسی در جهان به کنش می‌پردازند - دولت‌ها و روابط دولت‌ها با یکدیگر است و این رابطه تغییر می‌کند. آنها روابط گاهی اوقات نزدیک‌تر به هم و گاهی اوقات نیز نامنسجم‌تر می‌باشند. دولت‌ها، به ویژه قدرتمندترین دولت‌ها، هستند که عمل می‌کنند. در این صورت اگر به دنبال علل نزدیک می‌گردید، در آنجا سطح دولت‌ها است که می‌توانند این علل را پیدا کنند. آن نیاز به یک فعالیت ذهنی دارد که در نظر بگیریم که چگونه شرایطی که این کنش‌ها و تعاملات در آن رخ می‌دهند، بر خود کنش‌ها و تعاملات اثر می‌گذارد. چیزی نیست که چشم‌هایتان را باز کنید و آن را ببینید یا هر روز صبح در روزنامه نیویورک تایمز در مورد آن بخوانید. برای انجام این کار باید فکر کنید.

جهانی شدن مثال بسیار جالبی برای

مورد قبول واقع شد: "بله، البته که جهان دوقطبی است."

جهان تک قطبی

س: آیا هنگامی که شوروی از هم پاشید، شگفت زده شده بودید؟
والترز: نه چندان زیاد، من در سخنرانی‌هایی که در ایالات متحده و خارج از ایالات متحده داشتم اشاره کردم- این سخنرانی‌ها به اواسط تا اواخر دههٔ ۱۹۷۰ باز می‌گردند- که شوروی در یک سراسیمگی سقوط سریع قرار گرفته است. اگر به گذشته نگاه کنید می‌بینید که دههٔ ۱۹۸۰ زمانی بود که ریگان و کسانی که با او هم عقیده بودند می‌گفتند که شوروی هم سطح ما است و حتی نزدیک است ما را هم پشت سر بگذارد. همانطور که می‌دانید ریگان می‌گفت: "شوروی به قدرتمندترین کشور جهان از نظر نظامی تبدیل شده است، آنها در همهٔ جبهه‌ها- از نظر سلاح‌های متعارف و استراتژیک- از ما پیش افتاده‌اند."

در واقع حقیقت برعکس آن بود و می‌توانستید آن را ببینید. منظورم این است که

برگردیم می‌بینیم که مقالهٔ من در مورد ثبات در جهان دوقطبی در سال ۱۹۶۴ چاپ شد. آن مقاله بسیار بحث برانگیز بود و برخی افراد را از من ناراحت کرد. اولین بار آن مقاله را به صورت سخنرانی در سمینار کنترل تسلیحات هاروارد^۱ ارائه کردم. به دنبال سخنرانی من و ارائه این نظر ساده که اکنون جهان به صورت جهانی دوقطبی تبدیل شده است، بحث بسیار داغی صورت گرفت. افراد شرکت کننده می‌گفتند که "اینطور نیست، اروپا هنوز مطرح است." بله البته که اروپا هنوز مطرح بود، همانطور که در گذشته مطرح بود و نه صرفاً به اندازهٔ ایالات متحده و شوروی. در نهایت این که سرنوشت جهان به ایالات متحده و شوروی و تعاملات بین آنها وابسته بود.

از نظر شرایط اقتصادی به هیچ وجه جهان مبتنی بر وابستگی متقابل نبود. ایالات متحده و شوروی بسیار به ندرت باهم تجارت می‌کردند. از نظر نظامی وابستگی متقابل زیاد بود چرا که هر یک می‌توانستند صدمات شدیدی به دیگری وارد کنند. عرصه سیاست بین‌الملل همچنان مبتنی بر اصل خودیاری بود؛ در نهایت این چیزی بود که وجود داشت.

در طی ده سال و شاید هم کمتر آن ایده

1. Harvard/ MIT Arms Control Seminar

نظر بسیار بحث برانگیز بود. به یاد دارم زمانی که برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ در چین بودم این تحلیل را در یکی از موسسات، که از آن زمان تاکنون چهار یا پنج بار در آنجا تدریس کرده‌ام، مطرح نمودم. آخرین بار که در آن موسسه تدریس کردم سال ۱۹۹۶ بود و برای آن‌ها مطالب مطرح شده در سال ۱۹۸۲ را یادآوری کردم که می‌گفتند: "شوروی دارد جلو می‌افتد." در واقع به همین دلیل بود که چین به سمت ایالات متحده حرکت می‌کرد زیرا احساس می‌کردند ایالات متحده دارد ضعیف‌تر می‌شود و برای شکل دادن به یک بلوک قوی در برابر شوروی، آنها باید به سمت ما بیایند. این بار هم باز می‌گردد به این که برداشت‌ها از ساختار سیاست بین‌المللی در یک زمان خاص چگونه است. ایسن برداشت‌ها تاثیر زیادی بر سیاست‌هایی که یک کشور دنبال می‌کند می‌گذارند. بنابراین من می‌گفتم که "اینطور نیست، شوروی دارد ضعیف‌تر و ایالات متحده به طور نسبی قوی‌تر می‌شود"، ولی کسانی که در آن موسسه بودند و وظیفه‌شان فکر کردن درباره‌ی این مسأله بود- این هدف مؤسسه آنها بود تا در مورد مسائلی مثل این تحقیق کنند- به نتیجه‌ی مخالفی رسیده بودند، آنها در

شما می‌توانید به اطلاعات موجود نگاه کنید. می‌توانستید به ترکیب جمعیتی نگاه کنید که ترکیب روسی جمعیت در حال کاهش و ترکیب غیرروسی جمعیت در حال افزایش بود. می‌توانستید ببینید که شوروی تا چه حد از نظر فن‌آوری نظامی عقب مانده بود- البته در ابتدا از نظر فن‌آوری بین قاره‌ای و سپس در فن‌آوری به طور کلی- من می‌دیدم که شوروی چه طور در یک مرحله‌ی افول قرار گرفته بود. همچنین می‌توانستید این حقیقت را در نظر بگیرید که شوروی نمی‌توانست خود را با تغییرات هماهنگ نماید که بخش کشاورزی بهترین نمونه آن بود. آنها سال‌ها و دهه‌های پی‌درپی همچنان همان کارهای اشتباه گذشته را تکرار می‌کردند. شوروی حکومتی بسیار ایستا بود که امکان ایجاد تغییر را بسیار مشکل می‌نمود البته به جز تغییری که هنگامی که رخ داد، بسیار بزرگ و شوکه‌کننده بود.

من حتی در کتابی که در سال ۱۹۷۹ چاپ شد هم نوشتم که سؤال اصلی درجهان آن موقع این بود که آیا شوروی قادر خواهد بود تا با ایالات متحده برابر کند؟ من این نظر را در برخی مطالب چاپ شده و در بسیاری از سخنرانی‌هایم مطرح می‌کردم و این بار هم این

اشتباه بودند.

س: با این وجود اکنون در جهان معاصر با این وضعیت مواجهیم که مادر یک جهان تک قطبی زندگی می‌کنیم. برتری قدرت امریکا - از نظر نظامی و اقتصادی - در مقایسه با هر کشور دیگری کاملاً شگفت‌آور است. بزرگترین خطر چنین جهانی چیست؟

والترز: بزرگترین خطر به طور بسیار جالبی توسط یک کشیش فرانسوی، که در سال ۱۷۱۳ مرد، و مشاور حاکمان نیز بود، شرح داده شده است که می‌گفت: "هرگز ندیده‌ام که کشوری دارای قدرت بسیار زیادی باشد و جز برای یک مدت کوتاه با ملایمت و میانه‌روی رفتار کند" و ما این را بارها شاهد بوده‌ایم.

این موضوع نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها از تاریخ و تجربیات کشورهای دیگر درس نمی‌گیرند. بارها و بارها کشورهایی که به نظر می‌رسید قدرت بسیار زیادی دارند، همچنان که ما اکنون داریم، از آن قدرت سوء استفاده کرده‌اند. کلیدی‌ترین ویژگی جهان تک قطبی این است که هیچ‌گونه مهار و موازنه‌ای در مقابل آن قدرت وجود ندارد، و در نتیجه آزاد است تا تمایلات خود را دنبال کند و آزاد است تا برمبنای هوس‌های خود عمل کند. از آنجا که

فشارهای خارجی بسیار کم وضعیف هستند، همه چیز به سیاست داخلی کشور مورد نظر بستگی دارد.

البته می‌توان تصور نمود که سیاست داخلی به صورت یک مانع باشد. فرض شده است که مهار و توازن توسط سیاست داخلی در ایالات متحده عمل کند؛ این موضوع در تفکرات ما ریشه دارد. ولی در اصل آن (ایجاد مهار و توازن از سوی سیاست داخلی) خوب عمل نمی‌کند و یا حداقل به نظر من خیلی خوب عمل نمی‌کند. آنها فشارها و محدودیت‌های مؤثری بر سر راه آن‌چه که دولت در خارج انجام می‌دهد، قرار نمی‌دهند. آنها فشار مؤثری برای نظارت در مورد این‌که چگونه از نیروهای نظامی خود استفاده می‌کنیم وارد نمی‌کنند. به عنوان مثال در سال ۱۹۹۸ ما از مجموع هشت کشور پس از خودمان از نظر - مخارج نظامی بیشتر هزینه کردیم. در حال حاضر هم به اندازه چهارده یا پانزده کشور پس از خودمان هزینه می‌کنیم. طبق اعلام نیویورک تایمز که هزینه‌های نظامی را تا سال آینده پیش‌بینی کرده است هزینه نظامی ما برابر با مجموع هزینه‌های نظامی تمامی کشورهای جهان خواهد بود. در حال حاضر ما این همه نیروی نظامی را برای چه

اقتصادی رقابت با ایالات متحده را دارد. در مورد این که این امر چه مدت طول خواهد کشید؟ به طور قطع بیست سال و شاید هم بیش از بیست سال.

بازدارندگی و دولت‌های یاغی

س: سرداشت کابینه بشوش و نظریه‌پردازان نزدیک به آن، اگر چه به اشتباه، این است که یک صفت‌بندی جدیدی در جهان وجود دارد.

والترز: وجود دارد.

س: و در آن صفت‌بندی، تهدید- نه تنها برای قدرتمندترین کشور جهان، بلکه همه جهان به طور کلی- وجود ارتباطات بین رژیم‌های معروف به رژیم‌های یاغی است. دولت‌های یاغی در حال کسب توانایی استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی- هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی- می‌باشند و ارتباطاتی هم با سازمان‌های تروریستی فراملی دارند. این مهم‌ترین استدلال استراتژی جدید "پیش‌دستی"^۱ امریکا است. حال تحلیل شما از این صفت‌بندی قدرت موجود به عنوان یک

می‌خواهیم؟ کشورهای دیگر نیز این سؤال را می‌پرسند و نسبت به آن نگران می‌شوند چرا که قدرت به راحتی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. س: بنابراین در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به نظر نمی‌رسد که کشورهای دیگر بتوانند علیه ما متحد شوند. آیا این خطر وجود خواهد داشت که ما خود باعث نابودی خودمان بشویم؟ والترز: به طور دقیق همین‌طور است. شکاف بین ایالات متحده و دیگران هم از نظر فن‌آوری و نظامی کاملاً بدیهی و آشکار است هیچ کس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. و این بر پایه اقتصاد و توانایی‌های تکنولوژیکی ما قرار دارد و شکاف‌ها آنقدر زیاد شده است که هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر و همچنین هیچ کشوری به تنهایی تا آینده قابل پیش بینی قادر نخواهد بود تا با قدرت ایالات متحده برابری کند. به هر حال در نهایت قدرت را متعادل می‌کند و هیچ شکی وجود ندارد که چینی‌ها هوشیارند و از این که ایالات متحده تا این حد از نظر نظامی بر جهان سیطره یافته است، ناراحت می‌باشند. البته قصد ندارم بگویم که این موضوع باعث اعتراض کشورهای دیگر نمی‌شود ولی چین اگر انسجام و توانایی‌های سیاسی خود را حفظ کند، در زمان مناسب ابزار تکنولوژیک و

1. Preemption

واقع‌گرا چیست؟ آیا یک واقع‌گرا معتقد است که اینها همه نامربوط است؟

والتنز: می‌توانم به طور دقیق به شما بگویم که این واقع‌گرایان چه می‌گویند. در مورد اول در ابتدا می‌خواهم به این موضوع اشاره کنم که لغت "پیش‌دستی" در اینجا کاملاً گمراه‌کننده است. "پیش‌دستی" طبق فرهنگ لغت و با توجه به کاربرد مشترک آن بین افراد مرتبط با استراتژی نظامی، عبارت از اقدامی است که هنگامی رخ می‌دهد که شما دلایل محکم و بسیار قوی در دست دارید که معتقدید طرف مخالف به زودی قصد حمله دارد و شما حمله می‌کنید. اگر شما بدانید و اطمینان داشته باشید، اقدامی عاقلانه است که شما ابتدا حمله کنید.

در حال حاضر ما هیچ دلیلی در دست نداریم که فکر کنیم صدام قصد حمله به کسی را دارد- به هیچ کس حتی در منطقه خلیج فارس چه رسد به اروپا و ایالات متحده. منظور من این است که آن اقدام (قصد حمله به عراق) به طور کامل بر مبنای هوس و خیال است. بنابراین موردی برای پیش‌دستی نیست- حال سؤال این است که آیا این اقدام برای پیش‌گیری است؟ استدلال برای توسل به حمله پیشگیرانه این است که در طی زمان، طرف مقابل به حدی

قدرت می‌یابد که بهتر است شما با آن زودتر، و در زمانی که نسبتاً ضعیف است، مبارزه کنید که می‌توانید به راحتی پیروز شوید به جای این که منتظر بمانید تا قوی شود و در آن موقع جنگ سخت‌تری را در پیش‌رو خواهید داشت.

ولی با این وجود باز هم عراق بسیار ضعیف است! تولید ناخالص داخلی آن پانزده میلیارد دلار در سال است. در حالی که ما فقط چهار صد میلیارد دلار برای نیروهای نظامی مان هزینه می‌کنیم. منظور من این است که عراق کشور بسیار ضعیفی است. بسیار ضعیف‌تر از سال ۱۹۹۱، هنگامی که ما جنگ خلیج فارس را با عراق داشتیم. نیروی نظامی امریکا توان مقابله با آن را دارد.

بنابراین همان سؤالی مطرح می‌شود که شما گفتید: آیا امکان دارد که کشوری چون عراق سلاح‌های هسته‌ای و دیگر تسلیحات کشتار جمعی را توسعه داده و آنها را در اختیار تروریست‌ها قرار دهد؟ اولین نکته‌ای که در این مورد گفته می‌شود این است که آنها خودشان هم نمی‌توانند از آن استفاده کنند. آنها محدود و مهار شده‌اند.

س: یعنی آن رژیم‌ها نمی‌توانند از آن استفاده کنند؟

ندارم که چنین کاری را بکنم". ولی من این کار را می‌کنم. این مرد (صدام حسین) یک بازمانده^۱ است، او برای مدت سی و چهار سال بر مسند قدرت بوده است، کسانی که دیوانه باشند نمی‌توانند خود را در مقابل تعداد زیادی از دشمنان داخلی و خارجی حفظ کنند. منظورم این است که آنها انسان‌های توانایی بوده‌اند- این موضوع در مورد قذافی در سال‌های قبل نیز که فکر می‌کردیم بسیار یاغی است (اکنون دیگر فکر نمی‌کنیم که آنقدر یاغی باشد) صادق است. در مورد کیم سونگ ایل و همچنین پدرش هم همینطور است. به نظرم این است که این یاغی‌ها، این کسانی که ما آنها را یاغی خطاب می‌کنیم، بازمانده هستند. چگونه می‌توانید در یک جهان بسیار پیچیده هم بسیار دیوانه و هم بازمانده باشید. این موضوع بسیار مشکل‌تر از برنده شدن برای بار دوم در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده است.

آنها از تمام جهات، داخلی و خارجی، تحت فشار قرار داشته‌اند و باقی مانده‌اند. آنها حقه‌باز، نفرت‌انگیز و خطرناک‌اند، من معتقدم که همه این صفات را دارند ولی حيله‌گر و مکار

والتر: درست است. این که افراد کابینه بوش اغلب می‌گویند "مه‌ار و بازدارندگی" جواب نمی‌دهد مهم نیست. آن مه‌ار و بازدارندگی جواب می‌دهد به همان طریقی که همیشه برای اهدافی که فکر می‌کردیم برای آن طراحی شده است، جواب داده است. یعنی این که قدرت امریکا کشورهای دیگر را از استفاده از سلاح‌هایشان به نحوی که آشکارا منافع حیاتی ایالات متحده و کسانی را که از آنها حمایت می‌کنند به خطر می‌اندازد، باز می‌دارد. بنابراین سؤال به این صورت تقلیل می‌یابد که آیا ممکن است آنها این سلاح‌ها را به دیگران بدهند؟ من فکر می‌کنم نیازی نیست نگران انجام چنین کاری از سوی صدام حسین باشیم زیرا هر تروستی به سلاحی دست یابد که از هیچ منبع دیگری به جز عراق نتواند آن را به دست آورد، ما خواهیم گفت: "صدام حسین این کار را کرده است" و وی را تشبیه خواهیم کرد. او این موضوع را می‌داند.

موضوع جالبی است که مردم می‌گویند- و ماهر روزه آنها را می‌شنویم- این رژیم‌های یاغی قابل بازداشتن نیستند. جرج بوش گفته است که "آیا شما قصد دارید بر عاقباته بودن صدام حسین تکیه کنید؟ من قصد

1. Survivor

آورند و با احتمالاً از شوروی سابق سرقت کنند، و به نحوی عمل کنند که ممکن است بر وضعیت نسبی ما در جهان تأثیر بگذارد و امنیت ملی ما را تحت تأثیر قرار دهد. نتیجه‌ای که می‌خواهم از این موضوع بگیرم این است که با توجه به نگاه واقع‌گرایان به جهان، بزرگترین قدرت جهان در مورد این تهدیدات چه اقدامی باید بکند؟

والتز: تقریباً غیرممکن است که فکر کنیم صدام حسین - این دولت‌ها به عنوان واحدهای سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند؛ می‌توانید بگویید "صدام حسین" و نیازی نیست که همیشه بگویید "عراق". چنین چیزی در مورد کره شمالی هم صادق است - که چنین راه طولانی را طی می‌کند تا توانایی نظامی هسته‌ای کسب کند سپس مایل باشد تا آن را با آنها شریک شود. به خاطر داشته باشید که اسرائیلی‌ها امکانات هسته‌ای آنها را در اوسیراک^۱ در ژوئن ۱۹۸۱ ناپود کردند. منظورم این است که این موضوع به گذشته دور باز می‌گردد. همیشه تلاش مداومی از سوی صدام حسین برای کسب این توانایی نظامی وجود داشته است.

هم می‌باشند و باید با احتیاط با آنها برخورد کرد. آنها قدرت را به دست آورده‌اند و می‌خواهند همچنان آن را حفظ کنند و در حقیقت می‌خواهند آن را برای فرزندانشان به ارث بگذارند. آنها ثابت کرده‌اند که قادرند موقعی که این خط قرمز مطرح است، محاسبه کنند. گذشتن از این خط به این معنی خواهد بود که می‌خواهید کنار گذاشته شوید. برای این که حاکم باشید، باید کشوری را برای حکومت کردن داشته باشید. اگر باعث توسل (کشوری دیگر) به تلافی شدید علیه خود شدید، ناپود می‌گردید و کشورتان به عنوان یک مجموعه سیاسی روبه رشد تخریب می‌شود. هیچ کس نمی‌خواهد این اتفاق بیفتد. این رژیم‌ها (یاغی‌ها) خود محدود کننده‌اند.

س: پاسخ شما به کسانی که می‌گویند شما بیش از حد بر روی دولت به عنوان یک واحد برای بررسی مسائل موجود تأکید می‌کنید، چیست؟ بدیهی است که عراق و کره شمالی دولت هستند ولی وقتی که در مورد القاعده و اقداماتی که ممکن است انجام دهند صحبت می‌کنیم، اینها دولت نیستند. بلکه واحدها یا مجموعه‌هایی هستند که ممکن است تسلیحاتی را از طریق کره شمالی یا صدام حسین به دست

1. Osirak

صدام حسین نیز باید اینگونه فکر کند، که هرگاه تروریستی به مواد یا کلاهک هسته‌ای دست یابد، ما خواهیم گفت شواهدی داریم که این را از طرف صدام حسین به دست آورده است.

س: اجازه دهید این بحث را از صدام حسین جدا کنیم. بگوییم که القاعده یا گروه‌هایی از القاعده در پاکستان به قدرت خواهند رسید که با توجه به این که کشوری دارای چنددستگی زیاد است چنین چیزی امکان دارد. آیا این وضعیت معادله را به نحوی تغییر خواهد داد که عقلانیتی را که ما فرض می‌کنیم صدام حسین به عنوان یک بازمانده در قدرت از آن برخوردار است، برای آن گروه هم به همین صورت خواهد بود؟ آیا آنها با کسب قدرت دولت اجتماعی خواهند شد؟ یا این که ممکن است به خاطر ایدئولوژی و یک برداشت از اسلام، که به نظر می‌رسد می‌گوید مردن خوب است به اقداماتی دست خواهد زد؟

والتر: یکی از مسائل بسیار مهم در مورد بازدارندگی هسته‌ای این است که آن تاکنون موفق بوده است. مهم نیست که در مورد چه کشوری صحبت می‌کنیم، مهم نیست که چه نوع حکومتی در کشور برسرکار است و همچنین مهم نیست که آن کشور چه نوع حاکمی دارد.

حال چنانچه وی آن را به دست آورد، به طور قطع نمی‌خواهد با هیچ کس دیگری شریک شود و از آن محافظت خواهد کرد. او همچنین توانایی محدودی خواهد داشت.

این امکان وجود دارد که مقدار کمی مواد هسته‌ای، تعداد محدودی کلاهک‌های هسته‌ای و سیستم موشکی را به نحوی دقیق کنترل کرد که اگر مثل ایالات متحده و روسیه، هزاران مورد از آن داشته باشید کنترل آن به این صورت بسیار مشکل خواهد بود.

اگر بخواهید چیزی در مورد سلاح‌های هسته‌ای سرعت کنید، بسیار راحت‌تر است آن را از روسیه بدزدید تا از یک قدرت هسته‌ای جدید چرا که قدرت جدید ضرورتاً بسیار کوچک خواهد بود. اگر مقدار زیادی سلاح هسته‌ای داشته باشید بسیار مشکل است تا از آن مراقبت نمایید. ایالات متحده بخشی از مواد هسته‌ای خود را گم کرده است که بسیاری از مردم آن را نادیده می‌گیرند و یا فراموش می‌کنند. آنها مقدار بسیار زیادی از آن تولید کرده‌اند. چگونه می‌خواهید از همه آنها محافظت کنید؟ ولی اگر تعداد ده، بیست یا پنجاه عدد داشته باشید محافظت آنها ساده است.

همچنین به راحتی می‌توان تصور کرد و

آدرس" داشته باشید. می‌توانید عراق را تهدید به تلافی کنید ولی تروریست‌ها را نمی‌توانید چسرا که نمی‌توانید آنها را پیدا کنید. نمی‌دانید کجا هستند.

س: در این صورت اگر این مسؤولیت قدرتمندترین کشور جهان باشد تا به عنوان بخشی از منافع خود، کنترل بخش‌هایی از کل نظام را به عهده‌گیرد، در این حالت سیاست قابل لمس برای مقابله با این تهدید، که ممکن است از جانب یک گروه تروریستی فراملی که قدرت هم در اختیار ندارد صورت گیرد، چه می‌باشد؟
والتر: کاری که می‌توان در این مورد انجام داد این است که هر اقدامی را که ممکن است از دسترسی آنها به مواد هسته‌ای از جمله کلاهک‌های هسته‌ای، جلوگیری نماید باید انجام داد.

ما تاحدی این کار را انجام می‌دهیم. به روسیه کمک کرده‌ایم تا آنها را قادر سازیم که سلاح‌های هسته‌ای خود را جمع‌آوری کنند و از سلاح‌های هسته‌ای که دارند محافظت نمایند. این اقدامی بسیار عاقلانه است و باید چنین کارهایی را بیشتر انجام دهیم. همچنین باید کشورهای دیگری را که ممکن است فعالیت یا سلاح هسته‌ای داشته باشند را بازداشت و مهار

مهم‌ترین مثال مائوزدونگ و ائتلاف فرهنگی چین است که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ ادامه یافت. با وجود این که آشفتگی‌های بسیار زیادی وجود داشت و چین در آن زمان دارای تعداد زیادی سلاح هسته‌ای بود ولی به خوبی از آنها مراقبت نمود. حکومت سیاست خارجی را، تاحدی خاص و سیاست هسته‌ای خود را به طور کامل از ائتلاف فرهنگی تفکیک نمود.

یک اصل در مورد آن حکومت‌ها- به هر چیزی که شبیه باشند- این است که تقریباً به طور یقین می‌خواهند تا در قدرت باقی بمانند. بنابراین اگر آن‌ها به قدرت برسند قابل بازداشتن خواهند بود. مشکل زمانی است که گروه‌های نامنظم، تروریست‌ها، کنترل سلاح‌های کشتار جمعی را به دست آورند. من فکر می‌کنم که سلاح‌های بیولوژیک (سلاح‌های شیمیایی تاحدی ولی به طور خاص سلاح‌های بیولوژیک) نسبت به سلاح‌های هسته‌ای نگرانی بیشتری را به وجود می‌آورند. در این صورت آنها قابل بازداشتن نیستند. ما همیشه می‌دانسته‌ایم که بازدارندگی چنین وضعیتی را در بر نمی‌گیرد.

این جمله از مدت‌ها قبل وجود داشته و اکنون نیز به کار می‌رود که شما باید "یک

انجام دهد. بنابراین می‌توانید از طریق کاهش احساس ناامنی آنها احتمال انجام چنین کاری را کاهش دهید. هر چه بیشتر باعث احساس ناامنی آنها شوید...

می‌بینید که هرآنسان احمقی هم می‌تواند بفهمد تنها راهی که می‌توان ایالات متحده را از حمله بازداشت به وسیله سلاح‌های کشتار جمعی است. با سلاح‌های متعارف نمی‌توانید رقابت کنید. این کار به طور قطع غیرممکن است. حتی روسیه هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد و بدیهی است که دولت‌های یاغی هم نمی‌توانند. حتی نمی‌توانند این کار را شروع کنند. بنابراین اگر اعتقاد داشته باشند که امنیتشان به طور مستقیم، به طور خاص از سوی ایالات متحده یا ایالات متحده به همراه ترکیبی از کشورهای دیگر منطقه، درخطر است هرکاری را که بتوانند انجام می‌دهند تا سلاح‌های بازدارنده را به دست آورند و در اینجا نیز بهترین نوع سلاح بازدارنده سلاح‌های نظامی هسته‌ای است.

نتیجه

س: یک سؤال نهایی وجود دارد که نیاز به پاسخی کوتاه دارد. چنانچه دانشجویان

کنیم. ولی اگر کشوری به طور بسیار جدی به سلاح‌های هسته‌ای نیاز داشته باشد و در پی کسب آن باشد، در دراز مدت تقریباً غیرممکن است که بتوان آن کشور را از دستیابی به توانایی نظامی هسته‌ای بازداشت.

وقتی که ما کشوری را بخشی از "محور شرارت" اعلام می‌کنیم و اگر آن کشور در موضع بسیار وضعیفی قرار داشته باشد، وضعیتی که هم اکنون کره شمالی دارد، در این موقع ما باید از خودمان سؤال کنیم که اگر حاکم آن کشور بودیم، اگر ما به جای کیم چونگ ایل بودیم، آیا به این نتیجه نمی‌رسیدیم که "نزدیک است مورد حمله واقع شویم و به خاطر این که ضعیف هستیم، بازنده خواهیم بود مگر این که سلاح‌های هسته‌ای داشته باشیم، که ثابت شده است بزرگترین و البته تنها عامل بازدارنده قابل اعتمادی است که جهان تاکنون به خود دیده است"؟

ثابت شده است که بازدارندگی متعارف خیلی خوب عمل نمی‌کند ولی سلاح‌های هسته‌ای یک عامل بازدارنده مهم بوده است. با این وجود اگر کس دیگری هم به جای کیم چونگ ایل باشد غیرممکن است که تصور کنید نمی‌خواهد هرکاری را که از دستش برمی‌آید

می‌توانید از نظر سیاسی فعال شوید. بله
می‌توانید به یک فعال سیاسی تبدیل شوید.
س: از این که وقتتان را در اختیار ما
گذاشتید، بسیار متشکرم.

والتر: من هم از شما تشکر می‌کنم.

ترجمه: داود رضایی اسکندری

علاقمند به سیاست بین‌الملل باشند، به جز
خواندن کتاب‌های شما، چگونه می‌توانند برای
این آینده نامطمئن آماده شوند؟

والتر: یکی از راه‌های خوب برای انجام
این کار خواندن نیویورک تایمز است. علاوه بر
آن فکر می‌کنم که مجله امنیت بین‌الملل^۱ هم
مجله بسیار خوبی است.

شما چه کار می‌توانید بکنید؟ بحث
کنید و فکر کنید. کار بیشتری نمی‌توانید بکنید. یا

